

ارزیابی سیاست‌های طرف‌های موثر در افغانستان

خبر آنلاین :

یکی از اصلی‌ترین طرف‌های تاثیر گذار در افغانستان امریکاست . سیاست‌های امریکا در افغانستان را بصورت کلی می‌توان به دو دوره دوران زمامداری بوش و اوباما تقسیم نمود .

هر چند مبارزه با تروریسم و حضور نظامی گسترده در منطقه در دوره بوش آغاز گردید اما دستاوردهای چندانی را نمی‌توان برای این دوران از سیاست‌های امریکا ترسیم نمود . حمله به عراق در واقع به مفهوم عبور از موضوع مبارزه با تروریسم توسط امریکا و ایجاد تردید جدی در میان هم‌پیمانان این کشور نسبت به جدی بودن این مبارزه ولو در افغانستان بود ، تاکید بیش از اندازه بر نظامی‌گری ، عدم وجود استراتژی مناسب برای کنترل رفتارهای دوگانه پاکستان و همچنین عدم توجه لازم به موضوع مواد مخدر و تاثیر آن بر توسعه فعالیت گروه‌های شورشی در افغانستان از جمله موارد مهمی بود که مانع از کسب دستاورد موثر برای امریکا در افغانستان و در دوره بوش گردید .

سیاست‌های جاری امریکا در قبال افغانستان پس از بوش را باید در قالب دو راهبردی که اوباما در ابتدا و انتهای سال 2009 اعلام نمود مورد ارزیابی قرار داد

از نظر اوباما، افغانستان و بخش‌هایی از شمال پاکستان جبهه اصلی جنگ با تروریسم است. اوباما معتقد بود که انتقال تمرکز جنگ از افغانستان به عراق انحراف از مسیر مبارزه با تروریسم بود . وی تعهد کرد تا نیروهای امریکا را از عراق فرا بخواند و آنها را با هدف سرکوب طالبان و شبکه

القاعده به کمک نیروهای نظامی‌اش به افغانستان بفرستد. اوباما در ابتدا اعلام کرد که نیروهای امریکایی دست به حملات نظامی پیشگیرانه به مناطق تحت نفوذ طالبان و القاعده در خاک پاکستان خواهد زد، حتی اگر اسلام‌آباد با آن مخالفت کند. در داخل امریکا درخصوص استراتژی جنگ در افغانستان دو جریان اصلی وجود دارد: جریان نخست دعوت به عقب‌نشینی نیروهای امریکایی از این کشور می‌کند و معتقد است که اداره امور این کشور باید به مردم واگذار شود. جریان اول چنین استدلال می‌کند که هیچ قدرتی در طول تاریخ نتوانسته است برای این کشور سلطه پیدا کند. این جریان می‌گوید که واشنگتن باید کمک کند تا به یک مصالحه سیاسی با جناح میانه‌رو جنبش طالبان دست یابد. این امر می‌تواند تضمین کننده عدم استفاده از خاک افغانستان برای شروع حملات تروریستی برضد متحدان امریکا باشد، اما عقب‌نشینی امریکا از افغانستان از نظر این جریان، به معنای عدم تلاش برای تعقیب شبکه القاعده نیست. گروهی از تحلیلگران و استراتژیست‌های واشنگتن طرفدار این جریان هستند.

جریان دوم که اکثر تحلیل‌ها و نوشته‌های محافل سیاسی و رسانه‌ای امریکا آن را بیان می‌کنند، بر ضرورت حضور نیروهای امریکایی در افغانستان تاکید دارد. این جریان بر این باور است که مسئله افغانستان با بسیاری از مسائل اساسی مورد نظر امریکا چون جنگ برضد تروریسم، منازعه بر سر انرژی در آسیای میانه، پرونده هسته‌ای ایران و مقابله با محور چینی - روسی، پیوستگی و ارتباط نزدیک دارد. بدین علت این جریان خواستار افزایش تعداد نیروهای امریکایی و بین‌المللی در افغانستان با هدف سلطه بر آن و رهایی از القاعده و جنبش طالبان است. (6)

محورهای هر یک از دو راهبرد اعلام شده از سوی اوباما بدین شرح می‌باشد:

راهبرد اول :

- تاکید بر عدم موفقیت مبارزه با تروریسم ظرف 7 سال گذشته و تسلط مجدد طالبان بر بخشهایی از افغانستان و پاکستان
- استفاده رهبری القاعده از مناطق مرزی پاکستان بعنوان عقبه و اینکه این مناطق مهمترین تهدید علیه مردم امریکا می باشد .
- حکومت افغانستان نباید در اختیار طالبان قرار گیرد . طالبان زمینه رشد و تحرك القاعده را فراهم می آورند .
- تاکید بر درستی تصمیمی منخذه مبنی بر قرار دادن افغانستان و پاکستان در یک مجموعه .
- تاکید بر بین المللی بودن تهدید القاعده .
- توجه به اینکه هدف از حضور در افغانستان مقابله با دشمنان امریکا و نابودی القاعده در افغانستان و پاکستان می باشد .
- خطرناک قلمداد نمودن القاعده حتی برای ثبات و امنیت پاکستان .
- ابراز نارضایتی از نحوه برخورد پاکستان با القاعده و شبه نظامیان .
- توجه به توسعه اقتصادی پاکستان و خصوصا مناطق قبایلی بعنوان یکی از راهکارهای دور نمودن مردم از افراط گرایی .
- تاکید بر واگذاری امنیت به افغانها با تسریع در بازسازی ارتش و پلیس این کشور و اشاره به سال 2011 بعنوان سقف زمانی آموزش افغانها .
- اشاره به ضرورت بومی نمودن تمامی امور در افغانستان با اعزام مشاورین غیر نظامی بیشتر .
- توجه به موضوع آشتی ملی در افغانستان .
- تشکیل گروه تماس برای موضوع افغانستان و پاکستان .
- افزایش تعداد 17000 نیروی نظامی جدید برای ادامه مبارزه و همچنین 4000 نیروی مناسب برای تسریع در آموزش ارتش و پلیس افغانستان .

راهبرد دوم :

- افزایش 30000 نیروی نظامی امریکائی جدید و تقاضای اعزام 5 تا 10 هزار نیروی نظامی از سوی سایر کشورهای عضو ناتو برای حضور در افغانستان .

- تاکید بر تسریع آموزش نیروهای نظامی و پلیس افغانستان با هدف تسریع در انتقال مسئولیتهای امنیتی به مقامات محل .

- تعیین جولای 2011 بعنوان تاریخ آغاز خروج نیروهای نظامی امریکا از افغانستان (هر چند منوط به شرایط در زمان مذکور گردیده است .) .
- تمرکز بیشتر بر مبارزه با القاعده در مقایسه با طالبان و حمایت علنی و صریح از پیوستن طالبانی که از تروریسم فاصله می گیرند به ساختار حکومت افغانستان .

مقایسه دو راهبرد اعلامی از سوی اوباما بخوبی تفاوتهای میان این دو متن را که هر دو در یک سال طراحی و اعلام شده اند را نشان می دهد . برخی از این تفاوتها را می توان به شرح ذیل بر شمرد :

1- در متن دوم تمایز بیشتری میان طالبان و القاعده ایجاد و آشکارا این تفاوت در نحوه برخورد با هر کدام تعریف شده است . در متن دوم پذیرش طالبان بصورت ضمنی و بیش از گذشته مورد تائید قرار گرفته و از تلاشهای دولت افغانستان برای مذاکره با آنان (تحت شرایط خاص) حمایت شده است .

2- فشار بر دولت افغانستان در متن دوم و بر خلاف متن اول شدید شده و حتی اصطلاح ندادن چک سفید را که در متن اول در مورد پاکستان بکار برده بود در مورد افغانستان بکار برده است . همچنین متن دوم تاکید می دارد که تمرکز ارتباط امریکا بر دولت مرکزی افغانستان محدود نشده و به صراحت از تعامل مستقیم با استانداران و رهبران محلی به منظور پیشبرد امور صحبت شده است .

3- در متن دوم آشکارا تغییر لحن در مورد پاکستان و در مقایسه با متن اول مشهود بوده و در متن دوم

بر خلاف متن اول ، تهدید پاکستان جای خود را به مشارکت داده و حمایت همه جانبه از اسلام آباد مورد توجه قرار گرفته است . بر این اساس سیاست افغانی واشنگتن بر مبنای کار نزدیک با اسلام آباد تعریف و جایگاه پاکستان در این رابطه ارتقا پیدا کرد .

4- در متن دوم نشانه ای از پیگیری موضوع گروه تماس که در متن اول مورد توجه قرار گرفته بود ، وجود نداشت . این موضوع می توانست به مفهوم این باشد که واشنگتن علاقه ای به ایجاد گروهی که ممکن است لزوماً تحت اختیارش نباشد نداشته و می خواهد در چارچوب تعاملات دو جانبه با طرفهای مختلف موضوع افغانستان را پیگیری نماید .

5- استفاده از دیپلماسی عمومی و تلاش برای ارتباط مستقیم با افکار عمومی افغانستان و پاکستان نیز از جمله مواردی بود که به همراه موضوع تعیین تاریخ آغاز خروج نیروهای نظامی امریکا از افغانستان در متن دوم مورد استفاده قرار گرفته بود .

به نظر می رسد حوادث اتفاق افتاده در حد فاصل راهبرد اول اوباما با راهبرد دوم وی که شامل برگزاری انتخابات ناقص ریاست جمهوری در افغانستان که منشا اختلاف و تعارض داخلی گردید ، حجم گسترده تحریک طالبان که عملاً بخش قابل توجهی از مردم این کشور را از حاضر شدن برای رای دهی محروم نمود و عدم موفقیت نیروهای نظامی موجود در افغانستان در کنترل این حوادث موجب تغییر نظر اوباما و مشاورینش گردید و در واقع چند نکته را برای آنها روشنتر نمود :

اول : شرایط افغانستان پیچیده تر از آن است که تصور می گردید و امکانی برای دستیابی به یک پیروزی نظامی وجود ندارد .

دوم : اهمیت نقش کلیدی پاکستان در استقرار ثبات در افغانستان آشکارتر گردید . البته این نقش در بعد سلبی آن بوده و این نکته مورد توجه

مقامات امریکائی قرار داشته و به همین جهت مفهوم این توجه ایجاد اعتماد نسبت به سیاست افغانی اسلام آباد به نظر نمی رسد ، هر چند ممکن است نتیجه در هر صورت دادن امتیاز باشد .

سوم : عدم امکان حذف طالبان بصورت نظامی برای تیم سیاست سازان امریکا مشخص گردید .

چهارم : این نکته که تمرکز بر القاعده پتانسیل بیشتری برای تقویت همکاری دسته جمعی ایجاد می نماید بیشتر مورد توجه قرار گرفت .

نکته ای که در انتهای این موضوع قابل یادآوری می باشد این است که اوباما پس از رویکار آمدن مبادرت به تعویض وزیر دفاع نمود و از ادامه کار وزیر دفاع دولت بوش حمایت نمود . مفهوم این موضوع می تواند این باشد که اولاً کماکان پرونده افغانستان در امریکا در اختیار پنتاگون بوده و ثانیاً اوباما حداقل در کوتاه مدت تصمیم به تغییر رویکرد نظامی نسبت به افغانستان ندارد .